



دکتر کیارش مهران
سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

شرکت گرایی (کورپوراتیسم) و آثار آن

دکتر کیارش مهران

استادیار و مدرس علوم مالی

مرداد ۱۴۰۲

پذیرش شرکت گرایی باعث می شود که مشروعیت فرد به عنوان شهروند در یک جامعه دموکراتیک انکار و تضعیف شود. نتیجه چنین انکاری عدم تعادل فزاینده ای است که منجر به پرستش منافع شخصی و انکار مصالح عمومی می شود.

جان رالستون سائول

بیان مساله

در سال های اخیر به وضوح می بینیم که آینده سرمایه داری به شدت زیر سوال رفته است. سوال اساسی که میخوایم در این یادداشت بدان بپردازم این است که آیا سرمایه داری از بحران فعلی خود جان سالم را به در خواهد برد؟ اگر پاسخ منفی است، آیا این نظام خود را متحول خواهد کرد یا دولت ها به اشکال متفاوت دیگری هدایت آن را بر عهده خواهند گرفت؟ اصطلاح "سرمایه داری" به معنای یک سیستم اقتصادی بود که در آن سرمایه به صورت خصوصی در تلاش برای جداسازی مالکیت از مدیریت (و تصمیمات تجارت) بود. در حال حاضر باید صاحبان سرمایه قضاوت کنند که چگونه از این گزینه بهترین استفاده را نمایند و باید تامل کنند که آیا می توانند از آینده نگری و ایده های کارآفرینانه و متفکرانه برای نوآوری کردن سیستم شان استفاده کنند یا خیر. این سیستم آزادی فردی و مسئولیت انفرادی، امکان تأثیرگذاری بر تصمیم گیری اقتصادی را برای دولت ها فراهم نمی کند و دولت ها به شدت از خنثی شدن خود ناراحت هستند. در نظام سرمایه داری موفقیت به معنای سود است، در حالی که شکست به معنای زیان. شرکت ها تنها تا زمانی می توانند وجود داشته باشند که افراد آزاد با میل و رغبت کالاهای خود را خریداری کنند و در غیر این صورت به سرعت از آن کار خارج می شوند. سرمایه داری در دهه ۱۸۰۰ زمانی که قابلیت هایی برای نوآوری های بومی ایجاد میکرد، به یک شکست دهنده جهان تبدیل شد. جوامعی که نظام سرمایه داری را پذیرفتند به رفاه بی رقیب دست یافتند، مردمانشان از رضایت شغلی گسترده برخوردار شدند، رشد بهره وری را که شگفتی جهان بود به دست آوردند و به محرومیت توده ای گسترده از مردم جهان پایان دادند. اکنون نظام سرمایه داری فاسد شده است. دولت ها مسئولیت رسیدگی به همه چیز از درآمدهای طبقه متوسط گرفته تا سودآوری شرکت های بزرگ و پیشرفت صنعتی را بر عهده گرفته اند. اما این نظام سرمایه داری نیست، بلکه یک نظم



دکتر کيارش مهرانى

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

اقتصادی است که به شیوه اتوفون بیسمارک در اواخر قرن نوزدهم و بنیتو موسولینی در قرن بیستم بازمی گردد: شرکت گرایبی.

به طرق مختلف، شرکت‌گرایی پویایی‌هایی را که باعث ایجاد اشتغال جذاب، رشد اقتصادی سریع‌تر، فرصت‌های بیشتر و فراگیری می‌شد، خفه کرده است. این نظام غالب برای بنگاه‌های بی‌خاصیت، اتلاف‌کننده منابع، غیرمولد سودمند شده و اهداف مانند صنعتی‌سازی، توسعه اقتصادی و عظمت ملی را بر آزادی اقتصادی و مسئولیت‌پذیری افراد ترجیح می‌دهد. امروزه خطوط هوایی، خودروسازان، شرکت‌های کشاورزی، رسانه‌ها، بانک‌ها، صندوق‌های سرمایه‌گذاری و بسیاری دیگر بیش از حد مهم تلقی می‌شوند و در حقیقت نمی‌توانند به تنهایی بازار آزاد را پشت سر بگذارند. بخش‌های دیگری که خاصیت چندانی ندارند به نام "بخش عمومی" از دولت‌ها کمک می‌گیرند. هزینه‌های شرکت‌گرایی در اطراف ما بطور ملموسی قابل مشاهده است: شرکت‌های ناکارآمدی که علی‌رغم ناتوانی فاحششان در خدمت‌رسانی ظاهری به جامعه زنده می‌مانند در واقع ما در یک شرایط حاد اسکروز قرار گرفته ایم که خروج از آن بسیار حیاتی است. مفهوم اسکروز نهادی^۱ برای اولین بار توسط مانکور اولسون، اقتصاددان و دانشمند علوم اجتماعی آمریکایی، در کتاب خود به نام «ظهور و زوال ملت‌ها» که در سال ۱۹۸۲ منتشر شد، معرفی شد. ایده اسکروز (سخت شدن غیر طبیعی بافت بدن در علم پزشکی) اولین بار برای ارائه توضیح و اگرایی در نرخ رشد برندگان و بازندگان پس از جنگ جهانی دوم به کار گرفته شد. این مفهوم را می‌توان در درک دقیق تر ظهور و زوال ملت‌ها مشاهده کرد. در این دوران کشورهایمانند آلمان و ژاپن متحمل ضررهای زیادی به خصوص از نظر اقتصادی شدند با این حال، چند سال بعد، اقتصاد آلمان و ژاپن به عنوان معجزه اقتصادی توصیف شد. در دموکراسی‌های لیبرال که تداوم و ثبات را تجربه می‌کنند، گروه‌های ذینفع در طول زمان شکل می‌گیرند و با ارتزاق از رانت‌های دقیقی رشد می‌کنند و تبدیل به یک نظام سخت سرمایه‌گذاری می‌شوند. انباشت منافع اختصاصی و رانت خواران در نهایت توانایی دولت‌ها را برای اصلاح، انطباق و ایمن‌سازی بازارهای کاملاً رقابتی به لطف پدیده مرتبطی که توسط اولسون مطالعه شده است و از آن به عنوان مشکل کنش جمعی یاد کرده است کند می‌کند. این بیماری اسکروز پویایی اقتصاد را از بین می‌برد و نرخ رشد را کاهش می‌دهد. در مقابل، در دموکراسی‌های لیبرال با نهادهای جوان، رقابت کامل استمرار می‌یابد و پویایی اقتصادی طبیعی و تخریب خلاقانه به وجود آمده و رشد بالا ایجاد می‌کند. اسکروز مفهومی است که بر منطق کنش جمعی ساخته شده است. اولسون در بررسی این دو مورد به این نتیجه رسید که کشورهای ضعیف سیاسی مانند آلمان و ژاپن توانایی برخورداری از رفاه از طریق رشد سریع را دارند، در حالی که کشوری مانند بریتانیای کبیر با افزایش رشد دست و پنجه نرم می‌کند بنابراین، در تحقیقات خود در مورد رشد اقتصادی، او به طور تجربی نشان داد که رشد اقتصادی را می‌توان از طریق پیشرفت فناوری، انباشت دانش و سرمایه اندازه‌گیری کرد.

یورواسکروز در اصل به رشد آهسته اقتصادی اتحادیه اروپا، به ویژه در بازارهای کار اشاره داشت. ثانیاً، می‌تواند به سرعت کند سیاسی آن در جهت ادغام اروپایی اشاره کند. مقاله گیرش اشاره کرد که یورواسکروز ریشه در دهه ۱۹۷۰ داشت و نشان داد که چگونه اروپا با سرعت بسیار کمتری نسبت به ایالات متحده و ژاپن در اوایل دهه ۱۹۸۰ رشد کرد. علاوه بر این، حتی زمانی که اروپا وارد یک حرکت صعودی شد، به لطف حرکت مثبت جهانی، نرخ بیکاری آن همچنان در حال افزایش بود. به گفته گیرش، علی‌رغم رشد کلی اقتصاد در اواخر دهه ۱۹۷۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰، «نرخ بیکاری در اتحادیه

^۱ Institutional sclerosis



دکتر کيارش مهرانى

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

اروپا به طور مداوم از ۵.۵ درصد در سال ۱۹۷۸ به ۱۱.۵ درصد در سال ۱۹۸۵ افزایش یافت، در حالی که در ایالات متحده پس از ۱۹۸۲ به طور چشمگیری به حدود ۷ درصد کاهش یافت. "

گیرش این را به سفتی ساختاری در اروپا نسبت داد. صنایعی که از حمایت‌هایی مانند تعرفه‌ها یا کمک‌های دولتی برخوردار شده‌اند، از آن‌ها به عنوان اقدامی کوتاه‌مدت برای کمک به بهبود رقابت‌پذیری استفاده نکرده‌اند، در عوض متکی به آن‌ها شده‌اند، و بازارهای کار بسیار سفت و سخت بود که عمدتاً به اتحادیه‌های کارگری قوی نسبت داده می‌شود. به طوری که سطح و ساختار دستمزدها منجر به ناتوانی بازار کار در شفاف سازی و همچنین تشویق بنگاه‌ها به استفاده از فناوری صرفه جویی در نیروی کار شد. او این را در مقابل ایالات متحده و ژاپن قرار داد، که انعطاف‌پذیری نزولی کافی در دستمزدهای واقعی (تعدیل شده با تورم) برای حمایت از بازار کار خود نشان داده بودند. گیرش همچنین تقصیر را به سهم بزرگ دولت در اقتصادهای اروپایی نسبت داد و استدلال کرد که مالیات‌های بالا و هزینه‌های عمومی بالا (از جمله پرداخت‌های رفاهی) مانعی برای کار و ریسک کردن و مقررات بیش از حد است که منجر به موانعی برای ورود هر دو کشور جدید شد. کارگران و شرکت‌های جدید گیرش وضعیت اروپا را به عنوان "نوعی از سندیکالیسم و سوسیالیسم صنفی" توصیف کرد که "به طور کامل با الزامات یک فرآیند تکاملی شامل تخریب و همچنین خلقت مخالف است. او نسبت به رشد بخش فناوری و اقتصاد اطلاعاتی برای احیای اقتصاد اروپا ابراز خوش بینی عمیقی کرد که تا حدی به دلیل تنظیم کمی و فراتر از درک فوری اتحادیه‌های کارگری است. با این حال، حتی در اینجا او نسبت به سوء ظن خود هشدار داد که گروه‌های ذینفع خاص در نهایت به انقلاب فناوری می‌رسند و به طور بالقوه آینده‌ای اورولی را به همراه خواهند داشت.

اقتصادهای اسکروتیک با رشد تولید کند، کمبود کار جذاب و فرصت‌های اندک برای جوانان؛ دولت‌هایی که با تلاش‌هایشان برای کاهش این مشکلات ورشکسته شدند و تمرکز فزاینده ثروت در دست کسانی که به اندازه کافی متصل هستند تا در سمت راست معامله شرکتی قرار گیرند. این تغییر قدرت از مالکان و مبتکران به مقامات دولتی نقطه مقابل سرمایه داری است با این حال، عذرخواهان و ذینفعان این سیستم جرأت و جسارت این را دارند که میز بازی را برگردانند و همه این شکست‌ها را به گردن «سرمایه داری بی پروا» و «مقررات زدایی» بیندازند که به گفته آنها نظارت و مقررات بیشتری را طلب می‌کند. در واقع، این به معنای شرکت‌گرایی بیشتر و طرفداری دولتی است. بعید به نظر می‌رسد که سیستمی تا این حد فاجعه‌بار بطور پایدار باقی بماند. مدل شرکت‌گرایی برای نسل‌های جوان‌تری که با استفاده از اینترنت، در آزادترین بازار کالاها و ایده‌ها در جهان بزرگ شده‌اند معنی ندارد. موفقیت و شکست شرکت‌ها در اینترنت بهترین تبلیغ برای بازار آزاد است: برای مثال، وبسایت‌های شبکه‌های اجتماعی، بسته به میزان خدمات رسانی به مشتریان خود، تقریباً فوراً بالا و پایین می‌روند. سایت‌هایی که با به خطر انداختن حریم خصوصی کاربران خود به دنبال سود اضافی هستند و بلافاصله مجازات میشوند زیرا کاربران آنها را به رقبا نسبتاً ایمن‌تری مانند فیس‌بوک و توییتر رها کردند. برای ایجاد این انتقال نیازی به مقررات دولتی نیست. اینترنت، به عنوان یک بازار عمدتاً آزاد برای ایده‌ها، با شرکت‌گرایی مهربان نبوده است. افرادی که با تمرکززدایی و رقابت آزاد ایده‌ها بزرگ شده‌اند، ایده حمایت دولتی از شرکت‌ها و صنایع بزرگ را بیگانه می‌بینند. بسیاری در رسانه‌های سنتی این جمله قدیمی را تکرار می‌کنند که «آنچه برای شرکت X خوب است برای کشور نیز خوب است». مشروعیت شرکت‌گرایی همراه با سلامت مالی دولت‌هایی که بر آن تکیه کرده‌اند در حال فرسایش است.



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

اگر سیاستمداران نتوانند شرکت‌گرایی را ملغی کنند، خود را در بدهی و نکول دفن می‌کنند و یک سیستم سرمایه‌داری فاسد می‌تواند دوباره از آوارهای بی‌اعتبار شرکت‌ها بیرون بیاید.

از زمانی که اصطلاح شرکت‌گرایی^۲ برای اولین بار وارد فرهنگ لغت و بحث دانشگاهی شد، با ابهام، عدم دقت و استفاده آزادانه و نسبتاً بدون هیچ انضباطی ارائه شد. این ابهامات به دلیل مفاهیم اولیه ایدئولوژیک آن (مرتبط با فاشیسم قرن بیستم) در کنار پذیرش تدریجی (و گاه مبتنی بر مد) برای توضیح پدیده‌های متنوع و کاربرد آن در دوره‌های زمانی و کشورهای بسیار مختلف بوده است. علی‌رغم تلاش‌های فراوان برای توضیح این اصطلاح، تعاریف آن به مفهومی چند منظوره تبدیل شده و همانطور که تشریح خواهیم کرد خاصیت ارتجاعی آن محبوبیت آن را تضمین کرده است. همچنین بطور همزمان قدرت تبیین یا حتی توصیف نظام‌ها و فرآیندهای سیاسی نیز کم‌رنگ شده است.

در اقتصاد سیاسی جهان امروز، مدت‌های طولانی است که موضوع شرکت‌گرایی به صورت عمدی به فراموشی سپرده شده است بنابراین، ارزش دارد که این بحث را با بررسی مختصری در مورد چیستی شرکت‌گرایی، چرایی ظهور آن، و فواید و هزینه‌های آن آغاز کنیم. از نظر تاریخی، استفاده از واژه شرکت‌گرایی دارای مؤلفه‌های هنجاری و ایدئولوژیک قوی بود که توسط ایدئولوگ‌ها و فعالان فاشیست و کمونیست به دلایل کاملاً متفاوت پذیرفته شد، اما در هسته خود از یک رابطه نهادی بین سیستم‌های تصمیم‌گیری مقتدرانه و نمایندگی منافع برخوردار شد. بر این اساس، این اصطلاح مترادف با ساختارهای یک دولت قوی و مسلط مشهور شد. از نظر مفهومی، شرکت‌گرایی سیستمی است که به گروه‌های ذی‌نفع (که برجسته‌ترین آنها سازمان‌های تجاری و اتحادیه‌های کارگری هستند) که هر کدام آمال و انگاره‌های متنوع خود را دارند و کارکرد هر یک از گروه‌ها نیز متفاوت است نمایندگی مستقیم در سیستم سیاسی می‌دهد تا از یکطرف تضاد بین آنها را خنثی کند و در عوض اجماع گسترده‌ای را در مورد سیاست‌های دلخواه ایجاد کند. بنابراین، شرکت‌گرایی پاسخی است به نیاز گروه‌های ذی‌نفع، و لزوماً پاسخ مناسبی به پرسش مشارکتهای دموکراتیک نیست. صرف نظر از اینکه انقلاب در حوزه اطلاعات و ارتباطات چه شگفتی‌هایی ایجاد می‌کند مشارکت مستقیم همه شهروندان در تصمیم‌گیری تنها در سیاست‌های بسیار کوچک امکان‌پذیر است.

شرکت‌گرایی یک مدل جایگزین از مشارکت ارائه می‌کند: مشارکت مستقیم نه توسط شهروندان بسیار زیاد، بلکه توسط تعداد محدودی از گروه‌های مشارک که ظاهراً جامعه به آنها تعلق دارد. در شرکت‌گرایی کلاسیک که در کشورهای اروپایی در اوایل قرن بیستم توسعه یافت، گروه‌های مشارک اساساً بر حسب طبقه اجتماعی تعریف می‌شدند، با سازمان‌های کارگری و شوراهای تجاری - که توسط انجمن‌های کشاورزان و سایر گروه‌های شغلی به عنوان اجزای کلیدی سیستم تکمیل می‌شدند. اخیراً، پیشنهادهای مشابهی برای نمایندگی مستقیم گروه‌های جوامع مختلف در جوامعی که از نظر قومی تقسیم شده‌اند، تحت عنوان «جامعه‌گرایی» مطرح شده است. با این حال، شباهت مفهومی بین شرکت‌گرایی و جامعه‌گرایی اغلب نادیده گرفته می‌شود، یا به عمد توسط طرفداران جامعه‌گرایی نادیده گرفته می‌شود زیرا شرکت‌گرایی ایده‌ای بحث‌برانگیز است.

^۲ Corporatism



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

مدل شرکت گرایی مدعی بود که اقداماتی را بیش از تضمین نمایندگی گروه های ذینفع اصلی انجام می دهد. ظاهراً آشتی بین آنها را نیز ترویج میکند. طبقاتی که جنبش های سوسیالیستی در مبارزه های اجتناب ناپذیر در برابر یکدیگر می دیدند، از نظر طرفداران کورپوراتیسم دارای منافع مشترک و آشتی پذیر بودند. آنها ناگزیر دشمن نبودند، بلکه بخش هایی از یک بدنه سیاسی بودند که برای بهبود عملکرد به همه اجزای آن، بازوها و پاها، قلب و ریه هایش نیاز داشت و مهمتر از همه، برای عملکرد هماهنگ، نیاز به مغز و کله ای داشت تا کل بدن را کنترل و هماهنگ کند. در بدنه سیاست، این رئیس و در نتیجه محمل هماهنگی و آشتی، دولت بود. برای طرفداران کورپوراتیسم، دولت نه نماینده کمیته حاکم بورژوازی بود و نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه نیرویی بود که می توانست تمام بخش های جامعه را به نفع حداکثری همه جامعه گرد هم آورد.

اگر از لحاظ مفهومی شرکت گرایی سیستمی است که نمایندگی برای گروه های ذینفع و آشتی بین آنها فراهم می کند، از نظر سیاسی اغلب، اگرچه نه همیشه، بسیار کم خطر بوده است. در افراطی ترین شکل هایی که در رژیم های فاشیستی به خود گرفت، تلاشی برای جایگزینی دموکراسی مبتنی بر مشارکت همگانی افراد در انتخابات آزاد چند حزبی با به اصطلاح دموکراسی مشارکتی مبتنی بر عضویت اجباری در گروه های شرکتی بود که افراد در آن هیچ گونه مشارکتی نداشتند. اساساً، دولت گروه های مشارک را که شایسته نمایندگی بودند و همچنین سازمان ها و افرادی را که به جای آنها صحبت می کردند، انتخاب میکرد. بنابراین، شرکت گرایی در شکل فاشیستی و اقتدارگرای خود از یک سیستم نمایندگی به یک سیستم کنترل تبدیل شد و دولت به عنوان دروازه بانی است که اجازه می دهد چند سازمان با دقت انتخاب و بطور سازگار کنار میز مذاکره بنشینند، و در واقع همه سازمان های دیگر را سرکوب کنند.

به شکل خیرخواهانه تر، عناصر شرکت گرایی در زمان های مختلف پس از پایان جنگ جهانی دوم وارد سیستم های سیاسی بسیاری از کشورهای دموکراتیک اروپایی شدند. در این نسخه های دموکراتیک، شرکت گرایی جایگزین دموکراسی نمایندگی نشد، بلکه آن را تکمیل کرد. در کشورهایی مانند آلمان، بریتانیا، هلند، اتریش و سایر کشورها، شوراهای سه جانبه شامل نمایندگان دولت، اتحادیه های کارگری و انجمن های تجاری در کنار پارلمان های منتخب دموکراتیک وجود داشتند که تضمین می کردند که صدای گروه های ذینفع اصلی در مورد تصمیماتی که تحت تأثیر قرار می دهند شنیده شود. در این شکل از مدل تعاملی، شرکت گرایی تلاشی برای رفع کاستی های «اکثریت گرایی ساده انگارانه» بدون براندازی اصل اساسی دموکراسی بود. چنین ترتیبات شرکتی در کشورهایی که انجمن هایی داشتند که بخش بسیار زیادی از افراد در یک دسته خاص را شامل می شدند، بهترین کار را انجام میدادند و بیشترین اعتبار را داشتند: اتحادیه های کارگری که ۸۰ تا ۹۰ درصد از کارگران را ثبت نام می کردند، انجمن های تولیدکنندگان که بیشتر تولیدکنندگان در آن عضویت داشتند، شرکت ها یا انجمن های کشاورزان با عضویت انبوه.

این شرکت گرایی دموکراتیک به عنوان وسیله ای موقت برای انتقال کشورها از دوره ای از آشفتگی های اجتماعی یا اقتصادی، بیشترین تأثیر را داشت. در درازمدت، سیستم های مشارک در تضمین مشروعیت سازمان هایی که به عنوان کارگران و کارفرمایان صحبت می کنند، مشکل دارند، زیرا سازمان های موجود در شوراها در خطر نزدیک تر شدن به دولت و جلوگیری از ورود دیگران قرار میگیرند.

کورپوراتیسم در دهه ۱۹۲۰ به عنوان پاسخی به این مشکل ابداع شد که چگونه می توان بازیگران سیاسی جدیدی را که نه می توان آنها را حذف کرد یا نادیده گرفت در سیستم سیاسی گنجانند، بطوری که وضعیت موجود سیاسی را نیز را



دکتر کيارش مهرانى

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

تهدید نکنند. این پاسخی بود به رشد یک جنبش کارگری قوی، که همراه با احزاب سوسیالیست و کمونیستی که به آنها وابسته بود، پتانسیل واژگونی سیستم اقتصادی و سیاسی موجود را داشت. **کورپوراتیسم در نسخه اقتدارگرایانه خود به دنبال حذف اتحادیه های مستقل و احزاب سوسیالیست بود. در نسخه لیبرال خود، شرکت گرایی به دنبال ارتقای صلح اجتماعی از طریق دادن نقش به جنبش کارگری در حکومت با مشارکت رهبری آن و کاهش نفوذ آن از طریق تشکیل شوراهای سه جانبه بود.**

شرکت گرایی جهانی اکنون به همین دلایل دوباره ابداع می شود: نهادهای بین المللی و شرکت های فراملی توسط سازمان های غیردولتی به چالش کشیده می شوند، به ویژه با ظهور شبکه های سازمان های غیردولتی فراملی که در پیشبرد برنامه های جدید و متوقف کردن یا به تاخیر انداختن پروژه هایی که آنها را تایید نمی کنند کاملاً ماهر هستند. جنبش های غیردولتی نگرانی های برابری و عدالت را که مشخصه جنبش های سوسیالیستی در گذشته بود، به اشتراک می گذارد، اما نگرانی های جدیدی به ویژه نگرانی های زیست محیطی را اضافه می کنند. از نظر سازمانی، جنبش NGO کاملاً متفاوت است. مانند جنبش سوسیالیستی، شبکه های غیردولتی مدعی هستند که صدای واقعی مردم، «جامعه مدنی» را در اصطلاح کنونی، در برابر نهادهای حکومتی بی تفاوت یا سرکوبگر و مشاغل خصوصی حریص، نمایندگی می کنند.

رشد بخش غیردولتی ناشی از تغییرات در اقتصاد بین المللی است که معمولاً تحت عنوان «جهانی سازی» قرار می گیرد. سازمان های غیردولتی جدید روندهای جهانی جدیدی را به چالش می کشند که در وهله اول به آنها اجازه ظهور داده اند، همان طور که جنبش کارگری پیامدهای اجتماعی-اقتصادی فرآیند صنعتی سازی را که محصول آن بود به چالش کشیده بود. آنها سازمان های بین المللی، به ویژه صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی را به تشویق جهانی شدن اقتصاد با بی توجهی کامل به تأثیر آن بر مردم متهم می کنند. سازمان های غیردولتی همچنین مستقیماً شرکت های فراملیتی را مورد حمله قرار می دهند و آنها را متهم می کنند که از روش های زیان بار زیست محیطی و اجتماعی برای افزایش سود خود پیروی می کنند. **شرکت گرایی جهانی تلاشی برای پاسخگویی به این چالش ها است. بنابراین، مانند شرکت گرایی قدیم، هم جنبه مترقی دارد (تلاش برای ارائه راه حل های بدیع برای مشکلات جدید) و هم جنبه دفاعی (تلاش برای خنثی کردن انتقاد مخالفان رادیکال با مشارکت گروه های میانه روتر).**

آیا شرکت گرایی جهانی می تواند کارساز باشد؟ چه هزینه ها و مزایایی برای شرکت کنندگان خواهد داشت و چه تأثیری بر مشکلاتی که مدعی رفع آن است؟ این روندها برای ارائه پاسخ های روشن بسیار جدید هستند و ادعاهای مبتکرانه ای که توسط کسانی که طرح های مشارکت را در بین سازمان ها و دولت های بین المللی، شرکت های فراملیتی و تجاری ترویج می کنند، هیچ نشانه ای از آنچه می توان در عمل انتظار داشت، نیست. اما برخی نشانه ها را می توان از آزمایش های در حال انجام به دست آورد.

تعریف شرکت گرایی

- کنترل دولت یا سازمانها توسط گروه های ذینفع بزرگ.
- سازماندهی یک جامعه به شرکت های صنعتی و حرفه ای که به عنوان ارگان های نمایندگی سیاسی و اعمال کنترل بر افراد و فعالیت های تحت صلاحیت خود عمل می کنند.



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

- مفهومی از یک سیستم اقتصادی- سیاسی که در آن تصمیمات اقتصادی از طریق مذاکره بین نهادهای شرکتی متمرکز به نمایندگی از گروه های ذینفع به دست می آید. به ویژه، در شرکت گرای، دستمزدها از طریق مذاکرات جمعی بین نمایندگان کارفرمایان و کارگران تعیین می شود. نمونه ای از یک سیستم شرکت گرای قراردادهای ایالات متحده در ۱۹۳۳-۱۹۴۵ است. ایده شرکت گرای به عنوان جمع گرای و عدالت اجتماعی بدون حذف مالکیت خصوصی به عنوان جایگزینی برای سوسیالیسم تدوین شد.
- یک سیستم سیاسی و اقتصادی که در آن برنامه ریزی و سیاست توسط گروه های بزرگی مانند مشاغل، اتحادیه های کارگری و دولت مرکزی کنترل می شود.
- شرکت گرای (کورپوراتیسم)^۳ یک ایدئولوژی سیاسی جمعی است که از سازماندهی جامعه توسط گروههای شرکتی مانند انجمن های کشاورزی، کارگری، نظامی، تجاری، علمی یا صنفی بر اساس منافع مشترک آنها حمایت می کند. این اصطلاح از لاتین *corpus* یا "بدن" گرفته شده است.

افلاطون (پلاتو) مفهوم یک نظام کورپوراتیسم توتالیتر و جامعه گرای طبقاتی مبتنی بر طبیعت و سلسله مراتب اجتماعی طبیعی را توسعه داد که بر اساس عملکردهای طبقاتی سازماندهی می شوند، به گونه ای که گروه ها برای دستیابی به هماهنگی (هارمونی) اجتماعی با تأکید بر منافع جمعی و در عین حال رد منافع فردی همکاری می کنند. ارسطو نیز در کتاب سیاست، جامعه را بر اساس طبقات طبیعی و اهداف کارکردی تقسیم می کند که کاهنان، فرمانروایان، بردگان و جنگجویان بودند. روم باستان مفاهیم یونانی شرکت گرای را به عنوان نسخه ای که قبول داشت پذیرفت، اما همچنین مفهوم نمایندگی سیاسی را بر اساس عملکردی که نمایندگان را به گروه های نظامی، حرفه ای و مذهبی تقسیم می کرد، اضافه کرد و برای هر گروه نهادهایی ایجاد کرد که به عنوان کالژیا شناخته می شوند. پس از سقوط روم و آغاز قرون وسطی اولیه، شرکت گرای و سازمانهای آن در اروپا تا حد زیادی به دستورات مذهبی و ایده برادری مسیحی به ویژه در چارچوب معاملات اقتصادی محدود شدند. از قرون وسطی به بعد، شرکت گرای و سازمانهای آن در اروپا به طور فزاینده ای متداول شدند، از جمله گروه هایی مانند فرقه های مذهبی، صومعه ها، انجمن های برادری، رده های نظامی مانند شوالیه های معبد و توتونیک، سازمان های آموزشی مانند دانشگاه های نوظهور و جوامع دانش آموز، شهروندان خاص، و به ویژه نظام صنفی که بر اقتصاد مراکز جمعیتی در اروپا تسلط داشت. دستورات نظامی به ویژه در طول جنگ های صلیبی مورد حمایت بیشتری قرار گرفتند. این نظام های شرکتی با نظام املاک حاکم قرون وسطی همزیستی داشتند و اعضای حکومتی درجه اول، روحانیون، اشراف، و طبقه پایینی مانند مردم عادی نیز می توانستند در هیئت های مختلف شرکتی شرکت کنند. ایجاد نظام صنفی شامل تخصیص قدرت برای تنظیم تجارت و قیمت ها به اصناف بود که اعضای آن شامل صنعتگران، پیشه وران و سایر متخصصان بودند. این انتشار قدرت جنبه مهمی از مدل های اقتصادی شرکتی در مدیریت اقتصادی و همکاری طبقاتی بود. با این حال، از قرن شانزدهم به بعد، سلطنت های مطلقه شروع به درگیری با قدرت های پراکنده و غیرمتمرکز سازمان های قرون وسطایی کردند. سلطنت های مطلقه در دوران رنسانس و روشنگری به تدریج سیستم های شرکت گرا و گروه های شرکتی را تابع اقتدار دولت های متمرکز و مطلقه کردند و هرگونه کنترلی را که این نهادهای شرکت گرا قبلاً از قدرت سلطنتی استفاده می کردند، از بین بردند.

^۳ Corporatism



دکتر کيارش مهرانى

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

پس از انقلاب فرانسه، نظام شرکتی مطلق گرای موجود به دلیل تایید سلسله مراتب اجتماعی و "امتیازات شرکتی" ویژه لغو شد. دولت جدید فرانسه تاکید شرکت گرای بر حقوق جمعی را با ترویج حقوق فردی دولت ناسازگار می دانست متعاقباً سیستم های شرکتی و امتیازات شرکتی در سراسر اروپا در واکنش به انقلاب فرانسه لغو شد. از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۵۰، اکثر حامیان شرکت گرای مرتجع بودند. تعدادی از شرکت های ارتجاعی به منظور پایان دادن به سرمایه داری لیبرال و احیای نظام فئودالی، طرفدار شرکت گرای بودند.

شرکت گرای لیبرال

ایده شرکت گرای لیبرال به جان استوارت میل فیلسوف لیبرال انگلیسی نسبت داده شده است که انجمن های اقتصادی مانند شرکت ها را به عنوان نیاز به «تسلط» در جامعه برای ایجاد برابری برای کارگران و اعمال نفوذ آنها در مدیریت دموکراتیک اقتصادی مورد بحث قرار می دهد. برخلاف برخی از انواع دیگر مدل های شرکت گرای، شرکت گرای لیبرال، سرمایه داری یا فردگرایی را رد نمی کند، بلکه معتقد است که شرکت های سرمایه داری نهادهای اجتماعی هستند که باید مدیران خود را ملزم به انجام کارهایی فراتر از حداکثر کردن سود خالص با شناخت نیازهای کارکنان خود کنند. این اخلاق لیبرال شرکتی مشابه تیلوریسم است، اما دموکراتیزه شدن شرکت های سرمایه داری را تایید می کند. شرکت های لیبرال معتقدند که مشارکت همه اعضا در انتخاب مدیریت، در واقع «اخلاق و کارآمدی، آزادی و نظم، و عقلانیت» را با هم آشتی می دهد. شرکت گرای لیبرال در اواخر قرن نوزدهم شروع به جذب مریدان خود در ایالات متحده کرد. شرکت های لیبرال اقتصادی شامل همکاری سرمایه-کار در فوردیسم تأثیرگذار بودند. شرکت گرای لیبرال یکی از مؤلفه های تأثیرگذار رشد ایالات متحده بود که از آن به عنوان «لیبرالیسم گروه های منفعت» یاد می شود. در اینجا، شرکت گرای به یک سیستم سیاسی که تحت سلطه منافع تجاری بزرگ است، اشاره نمی کند، حتی اگر بصورت شکلی هم به آن اشاره شود معمولاً به عنوان "شرکت" در اصطلاح عامیانه و حقوقی مدرن آمریکایی شناخته می شود. در عوض، اصطلاح صحیح برای این سیستم نظری، شرکت گرای است. شرکت گرای، در شکل لیبرال آن به مفهوم فساد دولتی در سیاست یا استفاده از رشوه توسط گروه های ذینفع شرکتی نیست بلکه اصطلاحات شرکت سالاری و شرکت گرای اغلب به دلیل نام آنها و استفاده از شرکت ها به عنوان ارگان های دولتی اشتباه گرفته می شوند.

شرکت گرای در طول دهه ۱۸۵۰ در پاسخ به ظهور لیبرالیسم کلاسیک و مارکسیسم توسعه یافت، زیرا از همکاری بین طبقات به جای تضاد طبقاتی حمایت می کرد. شرکت گرای به یکی از اصول اصلی فاشیسم تبدیل شد و رژیم فاشیستی بنیتو موسولینی در ایتالیا از مدیریت جمعی اقتصاد توسط مقامات دولتی با ادغام گروه های ذینفع بزرگ تحت حاکمیت دولت حمایت کرد که ترکیبی از سرمایه داری وابسته به بخش خصوصی نزدیک به دولت و سرمایه داری دولتی است.

امیل دورکیم (جامعه شناس) نیز از شکلی از شرکت گرای به نام «همبستگی» یاد می کرد که از ایجاد یک همبستگی اجتماعی ارگانیک جامعه از طریق بازنمایی کارکردی حمایت می کرد. همبستگی بر این دیدگاه دورکیم استوار بود که پویایی جوامع انسانی به عنوان یک جمع از پویایی یک فرد متمایز است و در آن جامعه چیزی است که ویژگی های فرهنگی و اجتماعی جامعه را بر افراد مقدم میداند. دورکیم معتقد بود که تبدیل همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیک، تقسیم کار را تغییر می دهد. او معتقد بود که تقسیم کار سرمایه داری صنعتی موجود باعث «ناهنجاری حقوقی و اخلاقی» می شود، و این روش هیچ اصول یا رویه توافقی برای حل تعارضات نداشته و منجر به تقابل مزمن بین کارفرمایان و اتحادیه های



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

کارگری میشود. دورکیم معتقد بود که این آنومالی باعث به ریختگی اجتماعی می‌شود و احساس می‌کرد که «قانون قوی‌ترین مصداق است که حکمرانی می‌کند و ناگزیر یک وضعیت مزمن جنگ نهفته یا حاد» را در بطن خود به وجود می‌آورد. وی بر این باور بود که این یک وظیفه اخلاقی برای اعضای جامعه است که با ایجاد یک همبستگی ارگانیک اخلاقی بر اساس مشاغلی که در یک نهاد عمومی واحد سازماندهی شده‌اند، به این وضعیت پایان دهند.

شرکت گرایبی مدرن

از دهه ۱۸۵۰ به بعد، کورپوراتیسم مدرن در پاسخ به لیبرالیسم کلاسیک و مارکسیسم توسعه یافت. این شرکت‌ها از ارائه حقوق گروهی برای اعضای طبقات متوسط و طبقه کارگر به منظور تضمین همکاری بین طبقات حمایت کردند. این در تضاد با برداشت مارکسیستی از تضاد طبقاتی بود. در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، شرکت‌گرایی با ایجاد اتحادیه‌های کارگری که متعهد به مذاکره با کارفرمایان بودند، در اروپا احیا شد. فردیناند تونیس در اثر خود بنام ("جامعه و جامعه") در سال ۱۸۸۷ احیای اساسی فلسفه شرکت‌گرایی را آغاز کرد که با توسعه نوین قرون وسطایی همراه بود و ترویج فزاینده سوسیالیسم صنفی و ایجاد تغییرات عمده در جامعه شناسی نظری را به دنبال داشت. تونیس ادعا می‌کند که جوامع ارگانیک مبتنی بر قبیله‌ها، کمون‌ها، خانواده‌ها و گروه‌های حرفه‌ای توسط جامعه مکانیکی طبقات اقتصادی تحمیل شده توسط سرمایه‌داری مختل می‌شوند. نازی‌ها از نظریه تونیس برای ترویج مفهوم Volksgemeinschaft ("جامعه مردمی") استفاده کردند با این حال، تونیس با نازیسم مخالفت کرد و در سال ۱۹۳۲ برای مقابله با فاشیسم آلمان به حزب سوسیال دموکرات آلمان پیوست و در سال ۱۹۳۳ توسط آدولف هیتلر از استادی افتخاری خود محروم شد.

انفجار در علاقه‌مندان آکادمیک به شرکت‌گرایی در دهه ۱۹۷۰ رخ داد و با تلاش‌هایی برای ارائه این مفهوم با دقت بیشتر همراه بود. بر این اساس، یک تمایز اساسی بین «شرکت‌گرایی دولتی» که بطور سنتی یاد میشود و «شرکت‌گرایی جدید» یا «نئو کورپوراتیسم» اجتماعی معرفی شد. کار اشمیتز (۱۹۷۴) نقطه عطفی آکادمیک در این تحول مفهومی بود. او به وضوح شرکت‌گرایی جدید را به عنوان شکلی از بازنمایی منافع متمایز از کثرت‌گرایی، دولت‌گرایی و سندیکالیسم تعریف کرد. تقریباً در همان زمان لهمبروخ (۱۹۷۷، ۱۹۷۹) تأکید بیشتری بر شرکت‌گرایی مدرن به‌عنوان شکلی از سیاست‌گذاری داشت که در آن هماهنگی اهمیت اساسی داشت. سازمان‌های ذینفع در سیاست‌گذاری و سایر مراحل فرآیند سیاسی، به‌ویژه اجرای سیاست‌های هسته مرکزی آن قلمداد شدند.

جدایی بین دو مفهوم نئو-شرکت‌گرایی که توسط اشمیتز و لهمبروخ تشریح شد، با تمایز اشمیتز (۱۹۸۲) بین "شرکت‌گرایی مدرن نوع ۱" (ساختار بازنمایی منافع) و "شرکت‌گرایی مدرن نوع ۲" (نظامی "رسمی" که سیاست‌گذاری میکند) از این پس به بعد شخصیت بازیگران درگیر در فرآیند تصمیم‌گیری و ماهیت روابط آنها با دولت، ابزار اصلی تمایز یک شرکت‌گرایی از یک نظام نمایندگی کثرت‌گرا شد. در همان زمان، آنها به کلیدهایی برای ایجاد پیوند بین پیکربندی‌های نهادی، سیاست‌گذاری، و ویژگی سیاست‌ها و نتایج سیاست‌ها تبدیل شدند. مواضع کراوچ و مارتین نماینده دو دیدگاه اصلی در این بحث بود. کراچ (۱۹۸۳) تفاوت بین کثرت‌گرایی و شرکت‌گرایی را در ماهیت بازیگران درگیر و در سازمان داخلی آنها، به جای نقش آنها در ماشین سیاست‌گذاری عنوان کرد. مارتین (۱۹۸۳) در عوض استدلال کرد که «آنچه برای تمایز بین کثرت‌گرایی و شرکت‌گرایی در محل خطر دارد، میزان ادغام گروه‌های سازمان‌یافته در عرصه‌های سیاست‌گذاری دولت است». این بینش اساسی متعاقباً در ادبیات کمرنگ شد.



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

گسترش مطالعات شرکت گرای مدرن در دهه ۱۹۸۰ دو جهت اصلی را در پیش گرفت. اول، تلاش‌های بیشتری برای تحلیل رابطه بین پیکرندگی‌های نهادی خاص شرکت‌گرایی مدرن و سیستم‌های خط‌مشی گذاری مربوطه، و روش‌هایی که این سیستم‌ها آنها را از سیستم‌های کثرت‌گرای نمایندگی و تصمیم‌گیری متمایز می‌کرد، انجام شد. دوم، تلاش‌هایی برای افزایش و بهبود شواهد تجربی شرکت‌گرایی مدرن در عمل و همچنین یافتن رابطه‌ای بین شرکت‌گرایی مدرن و عملکرد کلان اقتصادی وجود داشت.

در همان زمان، دو تحول نزدیک به هم در کاربرد این مفهوم وجود داشت. اول، مفهوم فرعی میان شرکت‌گرایی برای بررسی نقش بازیگران جمعی، نه به عنوان انجمن‌های طبقاتی بالاتر (مانند ادبیات قبلی) بلکه به عنوان سازمان‌هایی که دور هم جمع می‌شوند و از منافع خاص بخش‌ها و حرفه‌ها دفاع می‌کنند، توسعه یافت. روابط وابستگی آن‌ها به قدرت با سازمان‌های دولتی می‌تواند انحصاری و مطلق‌گرانه باشد، اما نه لزوماً رابطه‌ای سه جانبه مانند کارفرمایان و سازمان‌های کارگری در نقش خود به عنوان شرکای سیاست با دولت‌ها. دوم، مفهوم دولت با منافع خصوصی برای اشاره به خودتنظیمی جمعی و خصوصی صنعت، با درجات مختلف کمک از سوی دولت، به عنوان یک سیاست جایگزین ممکن برای لیبرالیسم بازار یا مداخله‌گرایی دولتی ایجاد شد. بنابراین ادبیات دهه ۱۹۷۰ برای تعریف واضح‌تر شرکت‌گرایی و همچنین ارائه شفافیت بیشتر به بحث گذاشته شد. دهه ۱۹۸۰ شاهد کاربرد تجربی و انتشار گسترده تری از این مفهوم بودیم. اما در اوایل دهه ۱۹۹۰، نوع جدیدی از ادبیات باگمانه زنی بر سرنوشت شرکت‌گرایی مدرن در میان آشفتگی‌های اقتصادی جدید آن زمان - و به‌ویژه، به اصطلاح افول کینزگرایی - تمرکز کرد. بسیاری از نویسندگان انقراض "جانوری" بنام نئوکورپوراتیست را اعلام کردند. استدلال می‌شد که شرکت‌گرایی از پایین فرسوده می‌شود زیرا تغییرات تکنولوژیک و افول صنایع سنگین پایه‌های روابط صنعتی به سبک قدیمی اروپا را تضعیف کرده است. همچنین شرکت‌گرایی مدرن از بالا ناتوان می‌شود، زیرا بازارهای کار شل‌تر و تغییر توازن قدرت از اتحادیه‌ها به کارفرمایان، چانه‌زنی کلان سیاسی سه جانبه را کمتر مفید می‌ساخت.

مشکلات کارکردی شرکت‌گرایی

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، مطالعه شرکت‌گرایی دو مسیر اصلی را دنبال کرد. اولین مورد مطالعه شرکت‌گرایی به‌عنوان یک پدیده سیاسی بود که توصیف‌های مربوط به اشمیتز و لهماخ از شرکت‌گرایی را به‌عنوان سیستم نمایندگی و فرآیند سیاست‌گذاری شرح داد. دومی مسیر جایگاه مشخصی را در ادبیات به خود اختصاص داد و بر اثرات سیستمی نهادهای شرکتی متمرکز بود. این ادبیات از نظر روش شناختی از ادبیات اول جدا شد. در حالی که اولین مسیر مطالعه انواع شرکت‌گرایی را در کشورهای مختلف (و بخش‌ها) بررسی می‌کرد، مسیر دوم بر پیوندهای بین ویژگی‌های سیستمی و نتایج اجتماعی-اقتصادی متمرکز بود. راه اول به طور کلی پاسخ به این انتقاد بود که نظریه شرکت‌گرایی مدرن فاقد شواهد تجربی قوی برای حمایت از ادعای آن است که شرکت‌گرایی واقعاً از کثرت‌گرایی متمایز است بنابراین، بسیاری از کارهای بعدی شامل مطالعات موردی بود که شواهد کیفی را در مورد نمایندگی منافع سازمان‌یافته و مشارکت آنها در ساختارهای تصمیم‌گیری ارائه می‌کرد. با پیروی از کاوسون (۱۹۸۶)، سه تفسیر اصلی از "شرکت‌گرایی" در این دوره را می‌توان به شرح زیر شناسایی کرد:



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

۱. فرم تازه و فرآیندی خاص که توسط واسطه‌گران ذی نفع خلق شده است و روشی متمایز است که در آن منافع ذی نفعان سازماندهی شده و با دولت در تعامل قرار میگیرد.

۲. یک مدل متمایز از سیاست گذاری با مداخله شرکای اجتماعی و به طور بالقوه یک سیستم جدید اقتصاد سیاسی که متفاوت از سرمایه داری و سوسیالیسم بود.

۳. شکل متفاوتی از دولت در جوامع دموکراتیک و سرمایه داری که در کنار نظام سیاسی سنتی پارلمان محور ظهور می کند و سپس بر آن تسلط می یابد.

مشکلات این مفهوم دقیقاً در کاربردهای بسیار متفاوت در واژه آن نهفته است. «شرکت گرایی» نه تنها برای توصیف هر سه عنصر اصلی نظام های سیاسی - یعنی طرز حکمرانی^۴ (ساختارها و نهادها)، سیاست گذاری ها^۵ (فرآیندها و سازوکارها) و خط مشی^۶ (نتایج) استفاده شده است، بلکه در سطوح متعددی از سیستم های سیاسی نیز به کار گرفته شده است. سیاست گذاری در اقتصاد ملی، عرصه های سیاست گذاری خاص، حکمرانی زیربخش های ملی و بخش های صنعتی در زمینه های ملی بسیار متفاوت است.

همانطور که گفته شد، بیشتر این مطالعات به جای فرآیندها به تجزیه و تحلیل ساختارها و سیستم های شرکتی اختصاص داشت. بسیاری به مزایای سیاست گذاری و ساختارهای شرکتی برای عملکرد کلان اقتصادی اشاره کردند. تطبیق اقتصادهای اروپایی با بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰ فرصتی عالی برای ارزیابی این اثرات فراهم کرد. نیاز به مهار نرخ تورم به منظور حفظ رقابت، اهمیت سیاست های دستمزد و درآمد را افزایش داد. تفاوت های مشاهده شده در توانایی برخی کشورها برای دستیابی به محدودیت دستمزد، سازگاری آنها با سیاستهای پولی و جبران اشتغال به صورت نهادی توضیح داده شد. با کمک شاخص های کمی و رتبه بندی ها، اکثر نویسندگان به این نتیجه رسیدند که یک رابطه مثبت بین عملکرد اقتصاد کلان و میزان شرکت گرایی وجود دارد (فلانگان و همکاران ۱۹۸۳، پکارین و همکاران ۱۹۹۲، چارپف ۱۹۹۷). کشورهای شرکت گرا از نظر کنترل تورم، عملکرد اشتغال و تعدیل در دوره های بحران موفق تر از کشورهای کمتر شرکت گرا یا غیرشرکت گرا بودند. شواهد تجربی قابل توجهی مبنی بر همبستگی قوی و مثبت بین «اقتصادهای تعاونی» و نرخ بالای بهره‌وری و رشد سرمایه‌گذاری وجود دارد، در حالی که اقتصادهای «دارای تضاد منافع» (که معمولاً شامل کانادا، ایالات متحده و بریتانیای کبیر می‌شوند) به طور سنتی در هر دوی این‌ها عقب مانده‌اند.

در سال‌های اخیر، کارهای زیادی برای ارزیابی مجدد این روابط انجام شده است، به ویژه پس از یک دهه سیاست‌های نئولیبرالی و فرسایش آشکار ساختارهای شرکت گرا این روابط سست شده است (تریورن ۱۹۹۸، گلین ۲۰۰۱). این ادبیات نشان می‌دهد که نظریه نئو-شرکت گرایی برای توضیح تحولات اقتصادی جدید دهه ۱۹۹۰ آمادگی کافی نداشت. ولدندورپ (۱۹۹۷) با تجزیه و تحلیل هشت کشور کوچک نشان داد که کشورهایی که در مقیاس‌های شرکت گرایی مدرن رتبه بالاتری دارند، معمولاً عملکرد بهتری نسبت به کشورهایی که رتبه پایین‌تری دارند، ندارند. فلانگان (۱۹۹۹، ص ۱۱۷۱) دریافت که شاخص های شرکت گرایی ساخته شده در دهه ۱۹۸۰ توانایی کمی برای توضیح عملکرد اقتصاد کلان در دهه

^۴ polity
^۵ politics
^۶ policy



دکتر کيارش مهرانى

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

۱۹۹۰ دارند. وی استدلال می کند که نظریه نئو-شرکتی باید با دقت بیشتری رابطه بین تغییرات در زمینه اقتصاد کلان و ظرفیت نهادها و ترتیبات شرکتی را برای تعدیل ایجاد کند. همریک (۱۹۹۵)^۲ یکی از اولین کسانی بود که مطالعه مفصلی (در مورد هلند) در مورد اینکه چگونه ثبات مثبت شرکت گزایی می تواند به بی حرکتی منفی تبدیل شود ارائه کرد و خواستار تغییر اساسی در ترتیبات سازمانهایی بود که پاسخگویی و پتانسیل نوآوری در سیستم آنها قابلیت بازیابی داشت.

به دنبال درک بهتری از تفاوت‌های عملکرد اقتصاد کلان در دوران پساکینزی سیاست‌های پولی غیرسازگارانه، نویسندگان خاصی شروع به گنجاندن رژیم پولی به عنوان متغیری کردند که با نهادهای نئوشرکت‌گرا در تعامل است. آنها بر رابطه بین چانه‌زنی هماهنگ با بانک‌های مرکزی تمرکز کرده و استدلال می‌کنند که کلید تنظیم مؤثر دستمزد و هزینه کار، هماهنگی بین بازیگران و تأکید بر مهار هزینه‌ها به جای تمرکز بر اهداف بازتوزیع است. کراچ (۲۰۰۱) پیشنهاد می‌کند که چنین «تمرکززدایی سازمان‌یافته‌ای» - برای استفاده از اصطلاح تراکسلر (۱۹۹۵) - ممکن است شکل «جدید» (اما غیرعادی) از نئو شرکت‌گزایی باشد که در آن سازمان‌های دارای نمایندگان ذی نفع نقش محدود کردن اعضای خود را می‌پذیرند نقشی که برای عصر تجدید ساختار جهانی و نظم پولی مناسب‌تر است تا یک آلترناتیو نئولیبرالی غیرمتمرکز و سازمان‌یافته.

این تغییر در ادبیات نشان دهنده اولین تلاش برای مقابله با این واقعیت است که چانه‌زنی و نهادهای نئو شرکتی به وضوح در حال بقا و تعدیل هستند نه در حال فروپاشی. تحلیلگران مجبور بودند از پیش‌بینی‌های مطمئن در مورد مرگ شرکت‌گزایی و فرضیات مربوط به مرحله جدیدی از «همگرایی محافظه‌کارانه»^۸ عقب‌نشینی کنند و به مطالعه محتاطانه‌تری درباره استقرار شرکت‌گزایی بپردازند. این عقب‌نشینی و ابهام آن در مورد جهت‌گیری تحولات شرکتی، مشکلی را آشکار کرد که نه در نظریه شرکت‌گزایی مدرن بلکه در روش‌هایی بود که در آن توسعه یافته بودند. دهه ۱۹۸۰ گسترش توجه به شرکت‌گزایی و درک پیامدهای آن برای سیاست‌ها بود، اما شکافی در درک ما از مکانیسم‌ها یا فرآیندهایی وجود داشت که ساختارهای نهادی را با نتایج آن مرتبط می‌کرد بنابراین، تمایلی وجود داشت که عملکرد شرکت‌گزایی (رابطه بین سیاست‌های شرکت‌گرا و سیاست‌های شرکت‌گرایانه) را پالایش کنیم. به بیان دیگر، تمرکز بر نقش و ویژگی‌های سیاست شرکت‌گرایانه شکست خورده است. محققین مجموعه خاصی از شیوه‌های رسمی سیاست‌گذاری را به‌عنوان مکتب مدرن شرکت‌گرایانه (پیمان‌های اجتماعی، مذاکرات سه‌جانبه در سطح ملی و اشکال آن) در نظر می‌گیرند اما بینش کمی در مورد نحوه عملکرد یا تنظیم آنها در طول زمان ارائه کرده‌اند.

جای تعجب نیست که «ناکارآمدی» تنظیمات و شیوه‌های شرکت‌گزایی برای سرمایه‌داری به قیمت درک چگونگی تکامل «کارکردی» مورد تأکید قرار گرفت. در پاسخ به ادبیاتی که کم و بیش موافق بود که از بین رفتن چانه‌زنی متمرکز دستمزد سوئدی در دهه ۱۹۸۰ مژده پایان شرکت‌گزایی در همه جا بود (اگر نمی‌توانست از فشارهای فراصنعتی در "کشور" خود جان سالم به در ببرد، چگونه می‌توانست در جای دیگری امکان‌پذیر باشد؟) والرش‌تاین و گلدن (۲۰۰۰) یادآوری می‌کردند که سازگاری شرکت‌گزایی به‌عنوان یک فرآیند، اساساً به سیاست بستگی دارد نه به جبر تکنولوژیک:

هر سیستم پایدار تعیین دستمزد باید پاسخگوی تغییرات در محیط اقتصادی باشد. با این حال، تعدیل در توزیع دستمزدها و مزایا، لزوماً مستلزم کنار گذاشتن چانه‌زنی متمرکز نیست. اینکه آیا کارفرمایان و اتحادیه‌ها مایل به همکاری در اصلاح

^۲ Hemerijck

^۸ conservative convergence



دکتر کيارش مهرانى

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

قراردادهای متمرکز برای تطبیق با تغییرات فناوری و شرایط بازار هستند یا نه، بستگی به روابط سیاسی موجود در داخل و بین اتحادیه‌ها و کنفدراسیون‌های کارفرمایان دارد.

در پایان دهه ۱۹۹۰، چندین سؤال پاسخ داده نشده یا حداقل در ادبیات امروزی بطور نامشخص باقی مانده است. شرکت‌گرایی چگونه تکامل می‌یابد؟ چگونه می‌توانیم تغییر فرآیندهای شرکتی را با تغییر ساختارهای شرکتی مرتبط کنیم؟ اگر واقعاً پس از اعلام مرگ زودهنگام آن در دهه ۱۹۸۰، بازگشتی به شرکت‌گرایی مدرن وجود داشته است؟ بر چه مبنای نهادی این اتفاق افتاده است؟ چه ویژگی‌هایی آن را از اشکال و تجربیات گذشته متمایز می‌کند؟ به بیان دیگر، منطق سیاسی پشت فرآیندهای همسویی در دهه گذشته چه بوده است؟

شرکت‌گرایی در عصر جدید

شرکت‌گرایی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ برای پاسخ به سؤالات فوق‌آمادگی کافی نداشت و در ابتدا با تفسیری ساختاری-کارکردگرا نسبت به تغییرات پاسخ داد. فرسایش ساختارهای شرکت‌گرایی مدرن در پس انقراض فرآیندهای هماهنگی و چانه‌زنی کلان سیاسی قرار گرفت و چالش‌های ایجاد شده برای اتحادیه‌ها در کنار ویژگی نفولیبیرالی سیاست‌های اقتصادی در طول دهه ۱۹۹۰ شرایط ساختاری را که شرکت‌گرایی مدرن بر اساس آن استوار و توسعه یافته بود تضعیف کرد. در قرن بیست و یکم، نهادهای شرکت‌گرای مدرن در گذار به دوره پسا-فوردیسم در حال انحطاط قرار گرفتند و با مبنایی انعطاف‌پذیرتر و غیرمتمرکزتر تغییر آرایش دادند.

ترکیبی از اثر چرخه‌های تجاری (رشد کمتر و بیکاری بیشتر) و یکپارچگی در اتحادیه اروپا منطق زیربنای شرکت‌گرایی موفق را حذف کرد. در حالی که بازارهای کار سست‌تر، کارفرمایان را توانمندتر می‌ساخت، یک اقتصاد اروپایی یکپارچه، با فضای کمتری برای سیاست‌های اقتصادی ملی اختیاری، انگیزه اتحادیه‌ها را برای سازماندهی جمعی و ایجاد محدودیت دستمزد در ازای معاملات بسته یا پرداخت‌های جانبی کاهش می‌دهد. گوپین (۱۹۹۳) به صراحت اظهار داشت که «واقعیت‌های اقتصادی معاصر ... شرکت‌گرایی را تا حد زیادی غیر ضروری می‌سازد. نیروهای بازار به تنهایی می‌توانند در حال حاضر به کار منظم و تعدیل تقاضای دستمزد دست یابند. کورزر (۱۹۹۳) از مطالعه‌ای در مورد اقتصادهای اروپایی به این نتیجه رسید که هماهنگی اجتماعی دیگر امکان‌پذیر نیست: «تحرك بالای سرمایه و عمیق‌تر شدن یکپارچگی مالی، دولت‌ها را وادار می‌کند تا نهادها و شیوه‌های قابل اعتراض برای تجارت و امور مالی را حذف یا تغییر دهند.

چین

شرکت‌گرایی چینی، همانطور که جاناتان آنگر و آنیتا چان در مقاله‌شان {چین، شرکت‌گرایی و مدل آسیای شرقی} توصیف کرده‌اند، به شرح زیر است:

در سطح ملی، دولت فقط و فقط یک سازمان (مثلاً یک اتحادیه کارگری ملی، یک انجمن تجاری، یک انجمن کشاورزان) را به عنوان تنها نماینده منافع بخشی از افراد، بنگاه‌ها یا مؤسسات دارای تشکلهای سازمان یافته می‌شناسد. حوزه انتخابیه سازمان دولت تعیین می‌کند که کدام سازمان‌ها مشروع شناخته می‌شوند و نوعی مشارکت نابرابر با چنین سازمان‌هایی تشکیل می‌دهند. انجمن‌ها گاهی حتی به فرآیندهای سیاست‌گذاری هدایت می‌شوند و اغلب به اجرای سیاست‌های دولتی از جانب دولت کمک می‌کنند. دولت با تثبیت خود به عنوان داور مشروع و واگذارنده مسئولیت برای یک حوزه انتخابیه



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

خاص با یک سازمان خاص، تعداد بازیگرانی را که باید با آنها درباره سیاست‌هایش مذاکره کند محدود می‌کند و رهبری آنها را برای نظارت بر اعضای خود مشارکت می‌دهد. این تنظیم سازمانی به سازمان‌های اقتصادی مانند گروه‌های تجاری و سازمان‌های اجتماعی محدود نمی‌شود. ژان سی اوی، دانشمند علوم سیاسی، اصطلاح «شرکت‌گرایی دولتی محلی» را برای توصیف نوع متمایز رشد دولت چین، که در آن یک دولت-حزب کمونیستی با ریشه‌های لنینیستی متعهد به سیاست‌هایی است که با بازار و رشد سازگار هستند ابداع کرد. استفاده از شرکت‌گرایی به عنوان چارچوبی برای درک رفتار دولت مرکزی در چین توسط نویسندگانی مانند بروس گیلی و ویلیام هرست مورد انتقاد قرار گرفته است.

روسیه

روسیه پس از اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک الیگارش، حکومت شیادان^۹، و شرکت‌گرا توصیف شده است. در ۹ اکتبر ۲۰۰۷، مقاله‌ای با امضای ویکتور چرکسف، رئیس آژانس فدرال کنترل مواد مخدر روسیه، در کورسنت منتشر شد که در آن او از اصطلاح "دولت شرکت‌گرا" به شیوه‌ای مثبت برای توصیف تکامل روسیه استفاده کرد. او ادعا کرد که مقامات دولتی که در اوایل همان ماه به اتهامات جنایی بازداشت شدند، استثنا هستند و نه قاعده، و تنها سناریوی توسعه برای روسیه که به اندازه کافی واقع‌بینانه و هم‌نسبتا مطلوب است، ادامه تکامل یک دولت شرکت‌گراست که توسط مقامات سرویس امنیتی اداره می‌شود. در دسامبر ۲۰۰۵، آندری ایلاریونوف، مشاور اقتصادی سابق ولادیمیر پوتین، ادعا کرد که روسیه به یک دولت شرکت‌گرا تبدیل شده است:

روند تبدیل این دولت به یک مدل جدید شرکتی در سال ۲۰۰۵ به پایان رسید. تقویت مدل دولتی شرکت‌گرا و ایجاد شرایط مساعد برای انحصارات شبه دولتی توسط خود دولت به اقتصاد آسیب می‌رساند. اعضای کابینه یا مدیران کلیدی ستاد ریاست جمهوری که ریاست هیئت مدیره شرکت‌ها را بر عهده دارند یا در آن هیئت مدیره‌ها خدمت می‌کنند، صادر کننده فرامین خلاف مقررات در روسیه هستند. در کدام کشور غربی - به جز در دولت شرکت‌گرایی که ۲۰ سال در ایتالیا دوام آورد - چنین پدیده‌ای امکان‌پذیر است؟ این در واقع ثابت می‌کند که اصطلاح «شرکت‌گرا» به درستی در مورد روسیه امروز صدق می‌کند. به گفته برخی از محققان، تمامی قدرت‌های سیاسی و مهم‌ترین سرمایه‌های اقتصادی کشور در کنترل مقامات سابق امنیتی دولتی (سیلویک‌ها) است. ادعا می‌شود که تصرف‌داری‌های دولتی و اقتصادی روسیه توسط گروهی از نزدیکان و دوستان پوتین انجام شده است که به تدریج به گروهی پیشرو از الیگارش‌های روسیه تبدیل شده‌اند و «کنترل منابع مالی، رسانه‌ای و اداری دولتی روسیه را به دست گرفتند و آزادی‌های دموکراتیک و حقوق بشر را محدود کردند.

ایلاریونوف وضعیت کنونی روسیه را یک نظم اجتماعی-سیاسی جدید توصیف کرد که "متمایز از آنچه در کشور روسیه قبلاً دیده شده است". در این مدل، اعضای شرکت‌همکاران سرویس اطلاعاتی (KSSS) تمام بدنه قدرت دولتی را در اختیار گرفتند و از یک کد رفتاری مشابه پیروی کردند و «ابزارهایی به آنها داده شد که قدرت را بر دیگران اعطا کنند - امتیازات عضویت، مانند حق الامتیاز حمل و استفاده از سلاح و...». به گفته ایلاریونوف، «شرکت‌گرایی سازمان‌های دولتی کلیدی - خدمات مالیاتی، وزارت دفاع، وزارت امور خارجه، پارلمان و رسانه‌های گروهی تحت کنترل دولت - را که اکنون

^۹ kleptocracy



دکتر کيارش مهراني

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

برای پیشبرد منافع اعضای KSSS استفاده می‌شوند، تصرف کرده‌اند. سازمان‌ها، همه منابع مهم کشور – امنیتی/اطلاعاتی، سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی و مالی – را در انحصار اعضای شرکت قرار داده‌اند.

آندری پیونتکوفسکی نیز وضعیت کنونی را «بالاترین مرحله سرمایه‌داری شیادی در روسیه» می‌داند. او معتقد است که "روسیه فاسد نیست. فساد همان چیزی است که در همه کشورها اتفاق می‌افتد، زمانی که بازرگانان به مقامات رشوه‌های کلان برای احسان می‌دهند. روسیه امروزی منحصر به فرد است. بازرگانان، سیاستمداران و بوروکرات‌ها همان مردم هستند. شرکت‌گرایی به عنوان راه حلی برای مشکلات جدید حکمرانی جهانی و همچنین به عنوان پاسخی به رشد تعداد و ستیزه‌جویی‌های شبکه‌های غیردولتی فراملی احیا می‌شود. این روند در حال شتاب گرفتن است. ابتکارات جدیدی که به دنبال مشارکت سازمان‌های غیردولتی، دولت‌های تجاری و ملی یا مؤسسات بین‌المللی هستند، به‌طور فزاینده‌ای ظاهر می‌شوند. اما مواردی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد نشان می‌دهند که علی‌رغم ادعاهایی که در مورد مزایای «مشارکت» مطرح می‌شود، احتمالاً هزینه‌های شرکت‌گرایی جهانی بیشتر از منافع آن خواهد بود.

آمریکا

در آمریکا، بنگاه‌سالاری یا کورپوریتوکراسی یک سیستم اقتصادی، سیاسی و قضایی است که توسط شرکت‌ها یا منافع شرکت‌های خاص کنترل می‌شود. این مفهوم در توضیح کمک‌های مالی بانک‌ها، پرداخت بیش از حد حقوق به مدیران عامل و همچنین شکایاتی مانند بهره‌برداری از خزانه‌های ملی، مردم و منابع طبیعی استفاده شده است. منتقدان جهانی شدن، گاهی همراه با انتقاد از بانک جهانی با شیوه‌های وام دهی ناعادلانه، و همچنین انتقاد از توافق نامه‌های تجارت آزاد، یاد میکنند. قوانین شرکتی نیز یک موضوع رایج در رسانه‌های علمی-تخیلی است که بیشتر تشابه با رمانهای فانتزی مربوط به ویران‌شهرهایی دارد که در آینده نزدیک رخ می‌دهد که به اصطلاح دیستوپیایی^{۱۰} نامیده میشوند.

هاوارد زین مورخ استدلال می‌کند که در دوران طلایی ایالات متحده، دولت دقیقاً همانگونه عمل می‌کرد که کارل مارکس برای دولت‌های سرمایه‌داری توصیف می‌کرد: "تظاهر به بی‌طرفی برای حفظ نظم، اما در خدمت منافع ثروتمندان".

به گفته جوزف استیگلیتز افزایش شدیدی در قدرت بازار شرکت‌ها وجود داشته است که عمدتاً به دلیل تضعیف قوانین ضد انحصار ایالات متحده توسط نئولیبرال‌هایی است که منجر به افزایش نابرابری درآمد و یک اقتصاد به طور کلی ضعیف شده است. وی بیان می‌کند که برای بهبود اقتصاد، کاهش نفوذ پول بر سیاست ایالات متحده ضروری است سی رایت میلز، جامعه‌شناس در کتاب خود به نام نخبگان قدرت در سال ۱۹۵۶ اظهار داشت که همراه با تشکیلات نظامی و سیاسی، رهبران بزرگترین شرکت‌ها یک "نخبگان قدرت" را تشکیل می‌دهند که کنترل ایالات متحده را در دست دارند.

جفری ساکس، اقتصاددان، ایالات متحده را در کتاب «قیمت تمدن» (۲۰۱۱) به عنوان یک اقتصاد شرکت‌سالارانه توصیف کرد. او معتقد است که اقتصاد شرکت‌سالارانه از چهار گرایش ناشی می‌شود: احزاب ملی ضعیف و نمایندگی سیاسی قوی مناطق، تشکیلات نظامی بزرگ ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم، شرکت‌های بزرگ که از پول برای تأمین مالی کمپین‌های انتخاباتی استفاده می‌کنند و جهانی‌سازی که توازن قدرت را از کارگران دور می‌کند.

^{۱۰} dystopian



دکتر کیارش مهرانی

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

در سال ۲۰۱۳، ادموند فلیس، اقتصاددان، از سیستم اقتصادی ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی در دهه‌های اخیر انتقاد کرد که آن را «شرکت‌گرایی جدید» می‌نامد. وی آن را سیستمی توصیف می‌کند که در آن دولت بیش از حد درگیر اقتصاد است. وظیفه ذاتی دولتها «حفاظت از همه در برابر دیگران» است، اما در عین حال، شرکت‌های بزرگ نفوذ زیادی بر دولت دارند و پیشنهادات لابی‌گران «مورد استقبال قرار می‌گیرد، به خصوص اگر آنها با رشوه آمده باشند».

در داخل ایالات متحده، بسیاری از متفکرین ممکن است کاملاً قاره‌ای یا کاتولیک به نظر برسند، به ویژه با توجه به تأکید تاریخی این کشور بر فردگرایی. شرکت‌گرایی در یک محیط آمریکایی بخشی توسعه نیافته از گفتمان آنها است و تا حد زیادی به این دلیل است که شرکت‌گرایی به طور سنتی در «ملت‌های جنوبی، کاتولیک، لاتین اروپا - آمریکا، با سنت‌های سلسله‌مراتبی و ارضی-فئودالی قدرتمندشان» به جای «سنت‌های انگلیسی-آمریکایی و اخلاق لیبرال-لاکی» محیطی سازگارتر پیدا کرده است. با این حال، با افزایش جمعیت کاتولیک‌ها و لاتین‌ها در ایالات متحده، عنصر بزرگتر «شرکت‌گرایی» ایالات متحده بوده و به ویژه با توجه به ویژگی‌های انجمنی شرکت‌گرایی چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. در واقع، در درک طیف شرکت‌گرایی - از کلاسیکالیسم ایدئولوژیک آن تا اقتباس مدرن آن - بسیاری از صحنه‌های سیاسی آمریکا را می‌توان بهتر درک کرد، به ویژه هنگامی که الهامات شرکتی در پشت «نیو دیل» را در نظر بگیریم، که به عنصری از زندگی آمریکایی تبدیل شده است. شرکت‌گرایی امروز چه چیزی برای ایالات متحده ارائه می‌کند؟ اولاً، ایالات متحده امروز با شکاف بیشتری بین طبقات اقتصادی مواجه است، به طوری که یک پنجم افراد پردرآمد از هموطنان فقیرتر خود هم از نظر درآمد و هم از نظر تحصیلات جدا می‌شوند. با توجه به اینکه مردم بر اساس سنت طولانی انجمن مدنی در یک جامعه به شدت فردی استوار است، طبق تحلیل اصلی توکویل^{۱۱} از دموکراسی آمریکایی، توانایی پل زدن منافع خصوصی و فرقه‌ای به نام منافع ملی برای وحدت سیاسی بسیار مهم است. این تقسیم درونی بین سیاست‌های شهری و روستایی، نه صرفاً بین طبقات تشدید می‌شود، بلکه جوامع روستایی را با کاهش طبقه متوسط روبه‌رو کرده و از طرفی اعتیاد به مواد مخدر سر به فلک می‌کشد و محیطی از استیصال را برخلاف برتری شهرها ایجاد می‌کند. اگر ایالات متحده می‌خواهد «متحد» بماند، بستن این شکاف‌ها باید از اهمیت حیاتی برخوردار باشد، تا مبادا کیفیت انجمن‌های بنیادین دموکراسی آمریکایی از بین برود. جایی که شرکت‌گرایی سودمند می‌شود، تأکید آن بر کلیات و نقش آن در اقتصاد است زیرا، توسعه اقتصادی بالقوه‌ای که بتواند طبقات آمریکا را دوباره متحد کند و نابرابری‌های جغرافیایی آن را ببندد، توسط یک محیط کسب و کار از هم گسیخته و بهم ریخته است و با تکامل آموزش‌های عمومی (پایین‌تر از تحصیلات گران‌قیمت) پس از دوره متوسطه، تضعیف می‌شود. در یک اقتصاد فزاینده مبتنی بر خدمات شاید تعجب آور نباشد که راه پرداختن به معضلات اقتصادی مدرن صرفاً ابراز تاسف از کاهش علت اتحادیه‌ها در برابر افزایش نابرابری درآمد نیست، بلکه اجتناب از «آزادسازی، مقررات زدایی و خصوصی سازی» است که در حین کار با کارفرمایان برای بهبود دستمزدها عرضه اندام می‌کند.

از طرفی شرکت‌گرایی به مسائل اقتصادی و آموزشی محدود نمی‌شود. نگرانی در مورد افزایش اندازه مناطق مجلس نمایندگان ایالات متحده - از میانگین ۲۰۰۰۰۰ نفر در هر نماینده در سال ۱۹۱۱ به ۷۵۰۰۰۰ نفر در سال ۲۰۱۸ - سوالاتی را در مورد کارآمدی کثرت‌گرایی مبتنی بر جغرافیا که در سنت انگلیسی-آمریکایی شناخته شده است، ایجاد می‌کند. در منطقه کنگره‌ای بزرگ دلاور، قدیمی‌ترین منطقه آمریکا، تا سال ۲۰۱۹، ۹۷۴۰۰۰ نفر زندگی می‌کنند. همچنین

^{۱۱} Tocqueville's



دکتر کیارش مهران

سایت تخصصی مدیریت مالی و سرمایه گذاری

یازده دسته مختلف از فعالیت های اقتصادی، کشاورزی، تجارت و حمل و نقل، دولت و آموزش و پرورش وجود دارد. به منظور نمایندگی مؤثر این جمعیت متنوع، می توان چیزی را از نمایندگی شرکتی گرای مبتنی بر ذی نفعان به دست آورد، که در آن شرکت های هر بخش دارای نمایندگی هستند. علاوه بر این، با دادن یک صندلی مشخص به گروه های ذینفع، صنعت لابی میلیارد دلاری در حال حاضر روند قانون گذاری را تهدید می کند هر چند همه نمایندگان این پدیده را نفی میکنند، اما لابی گران به جای اینکه کنگره را برای منافع عموم در معرض اقتناع قرار دهند در پشت درهای شرکت های تجاری بزرگ قرار دارند و قانون گذاران را به ابزار دست آنها تبدیل کرده اند. به عنوان مثال، اگر کشاورزان توسط یک نماینده خاص مزرعه داری نمایندگی می شدند، شانس بیشتری برای نمایندگی مؤثر داشتند تا نمایندگانی در کنگره که به امورات آنها بپردازند.

منابع:

CORPORATISM: The Past, Present, and Future of a Concept (۲۰۰۲). Oscar Molina and Martin Rhodes. Annual Review of Political Science.

<https://www.annualreviews.org/doi/10.1146/annurev.polisci.5.1127.1184858>

Corporatism Goes Global. (۲۰۰۱) MARINA OTTAWAY.

<https://carnegieendowment.org/01/09/2001/corporatism-goes-global-pub-845>

<https://en.wikipedia.org/wiki/Corporatocracy>

Corporatism in America: Does It Have a Future Here?. (۲۰۲۱) <https://medium.com/the-hamiltonian/corporatism-in-america-does-it-have-a-future-here-29491d9050e1>